گزارش خبری

## فک‌های مرده به ساحل خزر رسیدند

**شهروند|** ساحل خزر چند هفته‌ای می‌شود که میزبان فک‌هاست. فک‌های مرده با لاشه‌های پوسیده. لاشه‌ها وقتی پیدا می‌شوند، چند هفته‌ای از زمان مرگ آنها و رسیدنشان به ساحل گذشته است و این کار تشخیص علت مرگ را سخت می‌کند. سه هفته‌ای می‌شود که لاشه فک‌ها راه سواحل جنوبی خزر را در پیش گرفته و به سواحل گیلان رسیده‌اند؛ به بوجاق. جایی که به گفته امیر شیرازی مسئول پروژه حفاظت از فک خزری، منطقه‌ای حفاظت‌شده در گیلان است و در سه هفته گذشته چند قلاده فک مرده در آن‌جا پیدا شده است. به گفته شیرازی، بررسی لاشه فک‌های پیدا شده حکایت از کهولت سن فک‌ها داشت و می‌توان گفت علت مرگ کهولت سن بوده اما به دلیل دیر پیدا شدن لاشه‌ها و پوسیدگی آنها، تشخیص علت مرگ سخت بوده و نمی‌توان به‌طور دقیق از دلیل مرگ صحبت کرد. او با تأکید بر این‌که در سه هفته سه لاشه در سواحل گیلان پیدا شده است به «شهروند» می‌گوید: «دو تا از لاشه‌هایی که پیدا شده‌اند، کهولت سن داشتند و به نظر می‌رسد علت مرگ سن بالای ۳۰ سال آنها باشد.»

مرگ دسته‌جمعی فک‌ها در سال ۲۰۰۰ میلادی به‌دلیل شیوع بیماری دیستمپر که بیماری مشترک سگ‌سانان است، نگرانی مسئول پروژه حفاظت از فک خزری برای مرگ این گونه در معرض انقراض است. او ادامه می‌دهد: «پیش‌بینی می‌کنیم علت مرگ بار دیگر بیماری مشترک سگ‌سانان باشد. سال ۲۰۰۰ میلادی این بیماری فک‌های خزری را درگیر کرد. این بیماری هر ۱۰، ۱۵ سال یک‌بار شیوع پیدا می‌کند و نگرانی ما این است که بار دیگر این بیماری در میان فک‌های خزری شایع شده باشد اما با توجه به این‌که بیماری دیستمپر، معمولا فک‌هایی که سن پایینی دارند را درگیر می‌کند، احتمال دارد این بیماری بار دیگر شایع نشده باشد.»

گزارش‌هایی که به گروه حفاظت از فک خزری رسیده است، به گیلان محدود شده و شیرازی با اشاره به این‌که در مازندران و گلستان، موردی گزارش نشده است، می‌گوید: «پایش‌های ساحلی خوب نیست و گزارش پیدا شدن فک‌ها دیر به دست ما می‌رسد. این در حالی است که تازگی لاشه مهم‌ترین عامل برای تشخیص درست علت مرگ است. فک‌ها چربی بالایی دارند که این امر به پوسیدگی آنها سرعت می‌دهد، به همین دلیل وقتی پایش خوبی از سواحل انجام نشود، لاشه‌ها دیر به دست ما می‌رسد و امکان تشخیص درست را از دست می‌دهیم. پایش نامناسبی که مسئول پروژه حفاظت از فک خزری از آن یاد می‌کند، باعث شده است تا هنوز مشخص نباشد چه تعداد فک مرده به ساحل خزر آمده است. در روزهای گذشته تصویر لاشه چند فک در ساحل خزر در شبکه‌های اجتماعی دست به دست می‌شود که با فک‌هایی که گزارش مرگ آنها به دست مسئول پروژه حفاظت از فک خزری رسیده، فرق دارند و حتی معلوم نیست این لاشه فک‌ها به ساحل کدام شهر شمالی کشور رسیده اند. به همین دلیل شیرازی، از این جی‌او ها می‌خواهد تا در پایش سواحل شمالی کشور همکاری کرده و گزارش پیدا شدن لاشه‌ها را به آنها اعلام کنند.» او درخصوص دلایلی که می‌تواند به مرگ فک‌ها منجر شود، هم می‌گوید: «تغییرات آب‌وهوایی، آلودگی آب خزر و صید در کشورهای روسیه و قزاقستان از جمله دلایل مرگ فک‌هاست.»

براساس آخرین آمارهای رسمی از تعداد فک‌های خزری، تعداد آنها در سال‌های اخیر به حدود ۱۰۰ هزار قلاده کاهش پیدا کرده و این گونه را در آستانه انقراض قرار داده است. به گفته مسئول پروژه حفاظت از فک خزری، این آمار سال ۲۰۰۶ میلادی بود که در سال ۲۰۰۸ منتشر شد، در حال حاضر با توجه به وضع آلودگی آب دریا و شکار این گونه به نظر می‌رسد، تعداد فک‌ها به ۷۰ تا ۸۰ هزار قلاده رسیده باشد. کاهش تعداد فک‌های خزری در حالی است که در کشور توجهی به این گونه نمی‌شود و در کشور جایگاهی ندارد.»

او با اشاره به این‌که سرنوشت فک‌های خزری در دست پنج کشور حاشیه دریای خزر است، ادامه می‌دهد: «کشورهای حاشیه خزر مسئول نگهداری از فک‌ها هستند. این در حالی است که در هیچ‌یک از این کشورها توجهی به نگهداری فک‌ها نمی‌شود و این باعث شده در خطر انقراض قرار بگیرند. تنها در ایران، زمینه نگهداری از فک‌ها مناسب است، زیرا در کشور ما فک‌ها شکار نمی‌شوند. در گذشته فک‌هایی که در تور ماهیگیران گیر می‌افتادند به واسطه صیادان کشته می‌شدند اما برای آنها جایزه تعیین کرده و به ماهیگیران اعلام کرده‌ایم اگر فک زنده را تحویل دهند، جایزه نقدی می‌گیرند. با این وجود باز هم توجهی به فک‌ها نمی‌شود و فک خزری در کشور ما جایگاهی ندارد.» نامن بودن مکان سنتی زایمان فک‌ها، یعنی قزاقستان، باعث شده فک‌ها به فکر جای دیگری برای به دنیا آوردن بچه فک‌ها باشند. به گفته شیرازی: «فک‌ها در سطوح یخی، زایمان می‌کنند و در سال‌های اخیر به دلیل کشته شدن در قزاقستان، زایمان را در ترکمنستان انجام می‌دهند. شرایط نامناسب و زایمان دور از سطوح یخی، باعث شده تا بچه فک‌ها زودتر از موعد و با نقص ایمنی به دنیا بیایند.» تعداد فک‌های خزری در حالی به ۷۰ هزار قلاده رسیده که تا پیش از فروپاشی شوروی، تعداد فک‌های خزری حدود یک‌میلیون قلاده بود و آخرین سرشماری رسمی از این گونه حکایت از زندگی ۱۰۰ هزار فک دریایی در این دریا داشت. حالا در ۵ سال ۳۰ هزار قلاده از این جمعیت کاهش پیدا کرده و به نظر می‌رسد با ادامه صید و آلودگی آب خزر در سال‌های نه‌چندان دور دیگر خبری از فک خزری در دریای خزر نباشد.

عکس‌ها: نسیم اعتمادی / شهروند

گزارش «شهروند» از مرگ تدریجی مردم و تولد کودکان معلول در چند صد متری صنایع بزرگ در اراک

# داغ فرزندان مرده روی دل‌های کزاز

شیده لالمی

دو قدم مانده به جهنم، هوا سوخته است. آتش زبانه می‌کشد و به آسمان می‌رود و زیرِ آتشِ مشعل‌های همیشه روشن، زیر پای دودکش‌هایی که از هر گوشه‌ای پیداست، آدم‌ها روی زمین‌های سوخته خانه ساخته‌اند. دوهزار و ۲۰۰ نفر با نفس‌های بریده روی زمین‌های آلوده، ذرت و یونجه می‌کارند و زمینِ زیر پایشان و روزگارشان، سیاه مثل آبیِ آسمانی که هیچ پیدا نیست.

۲۰ کیلومتری جاده اراک به شازند در همسایگی مشعل‌هایی که سر به آسمان دارند، زمین‌های ۶۷۰ خانوار بوی مرگ می‌دهد، یونجه و ذرتشان هم.

از پالایشگاه شازند که بگذری سه مشعل بلند، آسمان را روشن کرده‌اند و زمین را سیاه. هوا برای نفس کشیدن سنگین است و در این بی‌هوایی آدم‌های ساده روستا یک صبح دیگر را آغاز کرده‌اند؛ یک روز دیگر را زیر آسمانِ «کَزاز»؛ یکی از ده‌ها روستای استان مرکزی که حالا دیگر سال‌هاست، روزها و شب‌هایش در محاصره صنایع بزرگ می‌گذرد. مشعل‌های گازی و دودکش‌هایی که مرگ در هوا می‌پراکنند از هر سو در کزاز پیداست؛ «پالایشگاه نفت» و «نیروگاه حرارتی» از شمال شرق و «پتروشیمی شازند» از شمال. صنایعی که برای ساکنان این گوشه پرت برای روستاییان کزاز رونق نیاورده‌اند، کسب و کار و حالِ خوش نیاورده‌اند خاک و هوای آلوده، بچه‌های نارس، بچه‌های مرده، مادران مریض آورده‌اند.

کزاز با «محمدجواد» شروع می‌شود؛ نشسته روی اولین پله یک خانه روستایی با دست‌های کوچکِ لاغر، صورتی نارس و قلبی که دو سوراخ دارد: «چهار سالش است. رفته توی پنج‌سال اما همین‌طور کوچولو مانده. ماهی یک‌بار می‌بریمش تهران یک‌میلیون تومان خرجش می‌شود. دکترها می‌گویند ریه‌اش مشکل دارد و قلبش هم سوراخ است. پسر بزرگترم سالم است اما این یکی اینجور شده. یکی از چشمانش نمی‌بیند و بینایی‌اش در حد روشنایی و تاریکی است. خیلی آزمایش گرفتند اما دکترها که چیزی نمی‌گویند. پرسیدند کجا زندگی می‌کنید گفتیم کنار پالایشگاه، گفتند از هواست. گفته‌اند خوب هم نمی‌شود. چند ماه پیش قلبش را عمل کردیم اما همین‌جور کوچولو مانده. صورتش هم اینجور شده. کزاز بچه اینطوری زیاد است، کارِ یکی نیست خیلی از بچه‌ها مریضند و اینطوری به‌دنیا آمدند».

«معصومه»، مادرِ محمدجواد است و یکی درمیان حرف‌هایش، نگاهش روی صورت غیرعادی پسرش، روی جثه کوچک محمدجواد ثابت می‌ماند و می‌گوید: «همینجور کوچولو مانده، صورتش هم که اینجور.»

خانه «معصومه» یکی از صدها خانه‌ای است که شانه به شانه صنایع بزرگ نفس می‌کشند؛ اواخر دهه ۶۰ همان سال‌هایی که جنگ تمام شد و سازندگی شروع شد صنایع جدید یکی یکی آمدند تا اراک بزرگترین شهر صنعتی ایران شود و روستاهایش همسایه با صنایعی که هر کدام در نوع خود از بزرگترین صنایع ایران هستند و بخشی از چرخ اقتصاد و توسعه کشور در آنها می‌چرخد اما پس از گذشت سال‌ها بسیاری از آنها هنوز نتوانسته اند میزان آلایندگی و غبار مسمومی که به هوا می‌فرستند را مطابق استانداردها کاهش دهند و اینگونه است که نه فقط در کزاز که سایه سنگین آلاینده‌هایشان بالای سر اراک و همه روستاهایش هست. روستاهایی که حالا خیلی از آنها خالی از سکنه شدند و خیلی‌های دیگر با آدم‌هایی مریض، با زمین‌هایی سیاه همان جایی که بودند مانده‌اند اما دیگر زندگی روستایی در آنها رونقی ندارد. در همسایگی همین خانه‌هاست که روزانه ۱۶ میلیون لیتر بنزین و ۱۲ میلیون لیتر گازوئیل در پالایشگاه شازند تولید می‌شود و همین جاست که نیروگاه حرارتی با ظرفیت تولید ۱۳۰۰ مگاوات و ۴ واحد بخار ۳۲۵ مگاواتی فعالیت می‌کند و صنایع بزرگ آنچنان تنگاتنگ به کزاز چسبیده‌اند که پنجره همه خانه‌هایش رو به همین دودکش‌ها و رو به همین مشعل‌ها باز می‌شود.

پشت این پنجره‌ها اما درد، نام دیگر مادرانِ کزاز است. نه فقط مادرانی که هوای آلوده بچه‌های معلول، بچه‌های مریض و بچه‌هایی با قلب‌های سوراخ روی دستشان گذاشته، زنانی هم هستند که مادر شدن حالا برایشان آرزویی سوخته است. آنها بچه‌های مرده می‌زایند، بچه‌هایشان در چندماهگی در شکم‌هایشان می‌میرند و کزاز پر است از این زنان.

«مریم»، جوان است آن‌قدر که پوست صورتش مثل آیینه می‌درخشد. در خانه‌اش را که باز می‌کند چادر سرمه‌ای گلداری به سر دارد، چند بار بچه‌هایش مرده‌اند: «سه‌سال پیش ماه دوم بارداری سونوگرافی که کردیم گفتند پوچ است. پرسیدم یعنی چی؟ گفتند یعنی قلب بچه تشکیل نشده. خیلی آزمایش از من گرفتند. بعد پرسیدند کجا زندگی می‌کنید؟ گفتیم کزاز. گفتند دلیلش صددرصد ناشی از آلودگی هواست. یک‌سال پیش دوباره باردار شدم، آزمایش‌های فوق تخصصی انجام دادم. همه چیز خوب بود بعد از دو ماه سونوگرافی رفتم گفتند قلب بچه شما خیلی ضعیف است و باید بچه سقط شود باز پرسیدند کجا زندگی می‌کنید؟ گفتیم کزاز، گفتند تأثیر آلودگی هواست.» حالا می‌خواهند خانه روستایی‌شان را با پرده‌های توری و پنجره‌های سرتاسری بلند و حیاط کوچکی که دارد پشت سر جا بگذارند و بروند جایی که این دودکش‌ها، این مشعل‌های بلند شاید از دور پیدا باشند و نفس‌هایشان اینطور بریده و کوتاه کوتاه بالا نیاید. بروند اراک... اراک که خودش یکی از آلاینده‌ترین شهرهای ایران است و مریم می‌داند که وضع اراک هم بهتر از وضع کزاز نیست: «می‌دانم که الان اراک هم هوایش آلوده است و می‌گوید آنجا هم سقط زیاد است و بچه‌ها نمی‌مانند اما شوهرم می‌گوید این‌جا خیلی نزدیک آلودگی است شاید اراک که باشیم بچه ما بماند.»

محمدجواد و مادرش

تقویم بارداری مادران در هر کجا ۹ ماه اگر هست در کزاز اما دو ماه بیشتر نیست؛ شاید هم هست دو ماه و ۱۰ روز، دو ماه و ۲۰ روز و شاید هم سه ماه: «می‌ترسیدم سونوگرافی کنم. اسمش را که می‌آوردند وحشت می‌کردم.» «زهرا»، ۲۸ ساله است و یک دختر و یک پسر دارد حالا اما مادر شدن برای سومین بار برای او یعنی کابوس مردم‌زایی و شنیدن چندباره این جمله که «قلبش ایستاده است»، «مرده است»، «خیلی متاسفیم»، «ان‌شاءا.. بچه بعدی» «در عرض دوسال دوبار بچه‌ام مرد. قلبش... قلبش درست کار نمی‌کرد.» دفعه قبل دو ماه و نیمش بود که دکترها به او گفتند بچه‌اش در شکمش مرده، قلبش ایستاده. جنین را آزمایش کردند از «زهرا» هم آزمایش‌های زیادی گرفتند. چند هفته بعد نتیجه همه این آزمایش‌ها را در پرونده‌اش نوشتند؛ چند کلمه بیشتر نبود: «آلودگی هوا، آلاینده‌های صنعتی». خودش می‌گوید: «۹ ماه بعد دوباره باردار شدم. این بار خیلی رعایت کردم. سه ماه و نیمم بود. وقتی رفتم سونوگرافی دکتر گفت از سه‌ماهگی به بعد بچه‌ات در شکمت مرده... نه درد داشتم نه لکه‌بینی و نه هیچی.» «زهرا» را مثل «مریم» موش آزمایشگاهی کردند، آزمایش پشت آزمایش. از خودش، از جنینش و چند هفته بعد باز در پرونده‌اش نوشتند: «سقط به دلیل آلودگی هوا.» حالا دیگر نه او و نه خیلی دیگر از زنان روستا جرأت بارداری ندارند از ترس مرده‌زایی، از ترس بچه‌های معلول، بچه‌هایی با صورت‌های نارس، بچه‌هایی با صورت‌های ترسناک. «فاطمه» که بچه‌اش مرده به دنیا آمده هنوز از یادآوری آن روزها نگاهش نگران می‌شود، صدایش می‌لرزد وقتی که می‌گوید: «بچه‌ام را که به من نشان دادند صورتش شبیه آدمیزاد نبود از دماغ تا زیر چانه حالت لب‌شکری داشت، صورت وحشتناکی بود که هیچ وقت از خاطرم نمی‌رود. باور نمی‌کردم که این بچه من باشد.»

در کزاز پشت دیوار هر خانه‌ای، رد پایی، نشانی و گفت‌وگویی از بچه‌هایی هست که به دنیا نیامده با قلب‌های بی‌ضربان، با قلب‌های سوراخ، با قلب‌های نارس در بطن مادرانشان، کزاز را ندیده از دنیا رفته‌اند و زنان در این خانه‌ها پیش از آن‌که پیر شوند از مادر شدن منع می‌شوند. روی پیشانی‌هایشان، روی پرونده‌هایشان مُهرِ حاملگی پرخطر می‌خورد و مادر شدن برایشان می‌شود آرزو: «دکترها به ما می‌گویند در روستای شما مادران جوان یعنی آنها که زیر ۲۰ سال دارند فقط در زایمان اول می‌توانند زایمان سالمی داشته باشند. می‌گویند ما که سنمان به ۲۵ سال رسیده در زایمان‌های بعدی مشکل پیدا می‌کنیم. وقتی می‌گوییم اهل کزازیم روی پرونده ما مُهرِ حاملگی پرخطر می‌زنند.» اینها را «عاطفه» می‌گوید و حرف‌هایش را خواهرش ادامه می‌دهد: «زنان روستا یا بچه مرده به دنیا می‌آورند یا وقتی می‌روند برای سونوگرافی می‌گویند بچه ناقص‌الخلقه شکل گرفته است و باید بچه را بیندازید چون اگر به دنیا بیاید معلول می‌شود.» پسرش کلاس دوم است و شب‌ها در خواب آن‌قدر سرفه می‌کند که به حالت خفگی می‌افتد. دکترها گفتند اگر این‌جا بمانند اگر در این هوای آلوده کزاز نفس بکشند این تنگی نفس‌ها، این خفگی‌های گاه به گاه، همیشگی می‌شود. می‌ماند تا آخر عمر... می‌شود «آسم» و می‌افتد به جان ریه‌هایش.

بچه‌های کزاز چه آنها که به دنیا نیامده رفته‌اند و چه آنها که زیر مشعل‌ها و دودکش‌ها چشم باز کرده‌اند پیش از آن که بزرگ شوند می‌فهمند که آلودگی هوا و زندگی در چندصدمتری صنایع بزرگ، با آدم‌ها چه می‌کند. آنها که با ریه‌های مریض، با قلب‌های ضعیف نه می‌توانند بچگی کنند و نه می‌توانند مثل همه بچه‌ها درس بخوانند: «یک روستا را با این جمعیت که نمی‌توانیم از اینجا ببریم، از طرفی کسی نمی‌تواند بگوید این صنایع تعطیل شوند، حتما راهی برای کاهش آلایندگی اینها هست. انتظار مردم روستا این است که این صنایع ناگهان آلاینده‌ها را در محیط پیرامونی رها نکنند، آلودگی آنها مرتب اندازه گیری شود. روزگارمان سخت شده، بچه‌هایمان، زن‌هایمان بیمار شدند. خیلی از بچه‌های روستا که سنشان تقریبا هم‌سن پالایشگاه و این صنایع است یعنی الان ۱۴ یا ۱۵ سال دارند از نظر ضریب هوشی خیلی پایین هستند و مدرسه استثنایی می‌روند. الان حدود ۳۰ نفرند. آمار بچه‌های استثنایی روستای ما با آمار کل شهرستان شازند یکی است یعنی تعدادشان به نسبت جمعیت برای روستای ما خیلی بالاست. تا کلاس دوم همینجا مدرسه می‌روند و بعد مشخص می‌شود نمی‌توانند مثل بقیه بچه‌ها درس بخوانند. دکترها می‌گویند این بچه‌ها عقب‌مانده نیستند، کند ذهنند. از کلاس دوم مدرسه، می‌روند مدرسه استثنایی. هر روز یک مینی‌بوس می‌آید و آنها را می‌برد شازند.» نعمت‌الله طهماسبی، دهیار روستا این حرف‌ها را که می‌زند نامه‌هایش را، نامه‌هایشان را به آدم‌های معروف... به آدم‌های مشهور... به «محمود احمدی‌نژاد» وقتی رئیس‌جمهوری بود به «حدادعادل» وقتی رئیس مجلس بود، به سازمان محیط‌زیست، به مسئولان پالایشگاه و خیلی‌های دیگر بیرون می‌کشد و روی میز دهیاری روستا می‌گذارد: «ـه... هیچ‌کدام از نامه‌هایمان اثر نکرد. به ما می‌گویند هوا آلوده نیست و همه چیز در حد استاندارد است! می‌گویند به شما حق آلایندگی می‌دهند دیگر اعتراضتان برای چیست؟»

حق آلایندگی یعنی ۱۵ هزار تومان برای هر کدام از اهالی روستا، ۱۵ هزار تومان در ازای نفس‌های سوخته، قلب‌های مریض، بچه‌های لاغر بیمار و قلب‌های نوزادانی که در شکم مادرشان سوخته است. ۱۵ هزار تومان‌هایی که به‌عنوان حق آلایندگی به دهیاری کزاز می‌دهند نه این‌که صرف درمان و پرداخت هزینه‌های ناشی از عوارض آلاینده‌ها بر سلامت مردم شود که صرف کارهای عمرانی می‌شود. دهیار روستا می‌گوید: «می‌دانیم دست مردم تنگ است اما اجازه نداریم از این پول به آنها وامی برای پرداخت هزینه‌های درمان بدهیم.» با همین ۱۵ هزار تومان‌ها راه‌ها و خیابان‌های روستا آسفالت شده است. مثل شهرهای بزرگ خیابان‌ها را جدول کشیده‌اند، جدول‌ها را رنگ کرده‌اند و در حاشیه خیابان‌ها گل کاشته‌اند. حالا این دوهزار و ۲۰۰ نفری که در کزاز مرگ را زندگی می‌کنند پارک دارند، تاب و سرسره و دستگاه‌های ورزشی مدرن دارند، میدان‌گاه و آب‌نما دارند، فضای سبز عمودی دارند اما جان سالم ندارند.

سرخط اطلاعات بیماری‌هایی که جان مردم کزاز را نشانه رفته در دستان «علیرضا قربانی» است؛ مسئول دفتر بهداشت و عضو شورای روستا که می‌گوید حال اهالی روستا خوش نیست و درد و مرض، دردِ بی‌درمان به جانشان افتاده است: «سرطان در روستا زیاد است، سرطان خون داریم. سقط جنین خیلی داریم. آسم و بیماری‌های عصبی هم بین مردم زیاد است. یک نوع سردردی در روستا شایع است که همه مردم دارند. برای همین خیلی مسکن می‌خورند. نه این‌که آمار نداشته باشیم اما گفتند محرمانه است نباید بگویید. فقط آلودگی هوا که نیست. آلودگی آب هم داریم؛ البته نه آب شرب اما آب کشاورزی ما آلوده است. پساب‌های پتروشیمی دقیقا وارد زمین‌های کشاورزی کزاز می‌شود. به خاطر همین هم هست روستا دیگر خاک خوب ندارد.»

خاکِ خوب، خاطره سال‌های دور است؛ روزهایی که کزاز ۵۰۰ هکتار باغ داشت، باغ‌هایش سیب و انگور مرغوب داشتند و مردانش در زمین‌های سبز، در خاک حاصلخیز خیار و گوجه، سیب‌زمینی و پیاز و گندم و جو می‌کاشتند حالا از زمین‌ها یونجه‌های سیاه می‌روید، و زمین‌ها... همه از نفس افتاده‌اند. کشاورزان دیروز حالا بازمین‌های سوخته یا کارگر شهرهای دور شده‌اند یا راننده ماشین و کشاورزی هم در کزاز حالا نفس‌های آخر را می‌کشد. «حسن» یکی از آنهاست که می‌گوید: «زمین‌هایمان دیگر محصول نمی‌دهد. هم خاک آلوده است و هم حرارت و گرمای مشعل‌های پتروشیمی زمین‌ها را سوزانده. قبلا از هر هکتار ۵۰ خروار علوفه برداشت می‌کردیم الان به ۱۵ خروار هم نمی‌رسد. در هر هکتار ۴ تن لوبیا برداشت می‌کردیم حالا به یک تن هم نمی‌رسد. برای مبارزه با آفت‌زدگی ناشی از آلودگی هوای منطقه، ۱۰ نوع سم مصرف می‌کنیم اما بازهم فایده ندارد. باغ‌ها که همه خشک شدند الان اهالی روستا میوه مصرفی‌شان را هم از بیرون می‌خرند. یک‌وقتی در قم محصولاتِ کَزاز را روی هوا می‌بردند به بهترین قیمت می‌خریدند الان می‌گویند محصولات شما آلوده است حتی یونجه ما را نمی‌خرند... می‌گویند سیاه است، گاو و گوسفندها را مریض می‌کند.»

روی زمین‌های سوخته کزاز، دو قدم مانده به جهنم، آلودگی نه فقط آدم‌ها که دام‌ها را، گاوها و گوسفندان را هم با خود برده است: «گوسفندها را که می‌کشیم جگرشان، همان قسمت وسط ریه‌هایشان ما بهش می‌گوییم «پُفی»، سیاهِ سیاه است. دکترها می‌گویند دام‌هایتان بدنشان عفونت دارد. به خاطر آب و هوا و غذای آلوده‌ای که می‌خورند دیگر سالم نیستند.»

در همجواری کزاز که سال‌هاست پنجره همه خانه‌هایش رو به هوای بسته است اگرچه مردم می‌گویند، هر چه درد دارند از این هوای آلوده است اما علی شیرازی زاده، مدیرعامل شرکت پالایش نفت شازند که ۲۵ درصد بنزین کشور را تولید می‌کند، می‌گوید که آلاینده‌های این پالایشگاه آنقدری نیست که مردم نگرانند و خطری برای سلامت آنها ندارد. پیش از این در سال ۹۲ که بحث آلودگی در اراک بالا گرفت و میزان گوگرد هوا به هشت برابر حد مجاز رسید و خیلی‌ها انگشت اتهام را به سمت صنایع شازند نشانه رفتند، مسئولان پالایشگاه نفت شازند، اعلام کردند تولید نفت کوره را برای کاهش آلودگی هوا تا ۸۰ درصد کاهش می‌دهند و تقریبا متوقف می‌کنند تا الگویی برای سایر صنایع باشند. حالا شاید با توجه به همین پیشینه و فعالیت‌هاست که شیرازی‌زاده می‌گوید: «در حال حاضر با تولید ۱۶ میلیون لیتر بنزین یورو ۴ که در استان مرکزی، تهران و البرز توزیع می‌شود، توانسته‌ایم بخشی از آلودگی هوا را در شهرهای مختلف کشور کاهش دهیم. درباره میزان آلایندگی این پالایشگاه هم، آلایندگی در حد مجاز و بسیار پایین است.» حالا اما پرونده آلایندگی این پالایشگاه روی میز مسئولان دولتی است. ماجرای آلودگی در این بخش از اراک از میانه تابستان امسال جدی‌تر شده است، آنطور که امیر انصاری، مدیرکل حفاظت محیط‌زیست استان مرکزی می‌گوید، «متاسفانه هرگاه حجم تولیدات پالایشگاه بنا به ضرورت اعلامی از کشور افزایش می‌یابد بر حجم آلایندگی‌های آن نیز افزوده می‌شود. اگر حجم تولیدات پالایشگاه در حد استانداردهای تعریف شده باشد هرگز شاهد افزایش حجم آلاینده‌ها نخواهیم بود. در مرداد امسال افزایش آلاینده‌های وضعیت خاصی را در اراک ایجاد کرد به طوریکه این شرایط اداره کل حفاظت محیط زیست استان مرکزی را مجبور به اعزام کارشناسان واحد آزمایشگاهی به پالایشگاه امام خمینی شازند کرد و کمیته اضطرار در فرمانداری شازند تشکیل شد. وضعیت به گونه‌ای شده بود که همه مراکز درمانی و بهداشتی به حالت آماده باش درآمدند و همه مسابقات ورزشی را هم لغو کردیم. در حال حاضر پرونده‌ای در این رابطه در دادستانی مطرح است و طی مکاتباتی از مسئولان خواستار پاسخگویی در این رابطه شده‌ایم.»

به گفته رئیس محیط زیست استان مرکزی یکی دیگر از اقداماتی که برای کاهش آلودگی هوا ناشی از صنایع آلاینده مستقر در همسایگی کزاز و روستاهایش انجام شده، تامین گاز برای نیروگاه حرارتی شازند بوده تا این نیروگاه استفاده از مازوت را تعطیل کند. این روزها اما پرونده صنایع بزرگ شازند و تاثیری که بر آلودگی هوا دارند، هنوز باز است. صنایعی که مدیران آنها می‌گویند آلودگی‌شان را کاهش داده‌اند و البته این سه یعنی پتروشیمی و پالایشگاه و نیروگاه تنها سه صنعت بزرگ از ۲۴۰۰ شرکت صنعتی‌ای هستند که در اراک، بزرگترین شهر صنعتی ایران فعالیت می‌کنند. صنایعی که سال‌هاست سمفونی دودها و آلاینده‌ها در این شهر به راه انداخته‌اند.

هر چه هست، این روزها؛ یعنی بیست و اندی سال پس از افتتاح صنایعِ بزرگ در همسایگی خانه‌های کوچک کزاز، حالا آدم‌هایی از روزگارِ صنعتی شدن به جا مانده‌اند که هر کدامشان روایتِ زنده یک جنگند؛ جنگِ صنعت با انسان، جنگِ انسان با سرطان و جنگ بچه‌های به دنیا نیامده با مرگ. کزاز یعنی دوهزار و ۲۰۰ نفری که زندگی در چندقدمی پالایشگاه، نیروگاه و پتروشیمی، بچه‌هایشان، باغ‌هایشان و نفس‌هایشان را از آنها گرفته است. روزگار مردم کَزاز در این گوشه پرت، در چهاردیواری دردهایشان می‌گذرد نه فقط با نفس‌های سوخته که روزگارِ آنها، زندگیِ آنها و نسلِ آنها سوخته است.

روی خط خبر

دیروز در بزرگراه مدرس

## پل طبیعت بزرگ‌ترین پل پیاده ایران افتتاح شد

**شهروند|** بزرگ‌ترین پل پیاده و غیرخودرویی ایران در تهران افتتاح شد. این پل سه طبقه که در بزرگراه مدرس نرسیده به بلوار میرداماد ساخته شده از نظر معماری، سازه‌ای منحصربه‌فرد و سازگار با طبیعت است.

از سال ۸۹ تا همین دو روز پیش بزرگراه مدرس در تهران صحنه فعالیت کارگرانی بود که در حال ساخت پلی چند طبقه در نزدیکی پارک‌های آب و آتش و طالقانی بودند. پروسه اجرای این پروژه اما همزمان با عید غدیر خم به پایان رسید و شهردار تهران شبِ عید، روبان افتتاح این پل را برید و پلی که نامش را پل طبیعت گذاشته‌اند افتتاح شد حالا گردشگرانی که به پارک‌های آب و آتش یا طالقانی می‌روند می‌توانند با عبور از روی این پل که در ارتفاع ۴۰ متری از زمین ساخته شده خودشان را از این سوی تپه‌های عباس‌آباد به سوی دیگری برسانند. سابقه احداث چنین سازه‌ای در تهران البته به سال‌های دور بازمی‌گردد، وقتی زمین‌های عباس‌آباد طراحی می‌شد دو پل به‌عنوان گذرگاه پیاده برای اتصال دو جبهه شرقی و غربی بزرگراه مدرس در نظر گرفته شده بود. این دو پل با یکدیگر تلفیق شد و به صورت یک پل در چند سطح در آمد و به این ترتیب پل طبیعت شکل گرفت. مساحت این پل ۷۰۰۰ مترمربع است که ۷۲۰ متر آن به فضای سبز و ۴۸۰ متر آن به رستوران‌ها، کافی‌شاپ و دیگر فضاهای فرهنگی و تفریحی اختصاص خواهد داشت. شهروندان می‌توانند روی کفپوش‌های چوبی پل با مساحتی حدود ۵۱۰۰ متر مربع پیاده‌روی کنند. این پل البته تنها مختص پیاده‌ها نیست علاوه بر پیاده‌روی، مسیرهایی برای دوچرخه‌سواری و کالسکه‌سواری روی آن پیش‌بینی شده است.

پل طبیعت غیر از این ویژگی‌ها، معماری منحصر به فردی هم دارد. از سویی طراحی آن ملهم از پل خواجوی اصفهان است و از سوی دیگر، پایه‌ها و خطوط روی پل به شکل شاخه‌های درختان طراحی شده است. محمدباقر قالیباف، شهردار تهران هم در حاشیه مراسم افتتاح پل طبیعت به این موضوع اشاره کرد و گفت: در ساخت شکل ظاهری این پل سعی شده تا ناهمگون با طبیعت نبوده و برگرفته از ترکیب یک درخت باشد. همچنین ۷۰۰۰ متر مربع فضای سبز روی پل طبیعت تعبیه شده که علت نامگذاری آن نیز همین بوده است.

او در ادامه از تغییر کاربردی ساختمان‌های اداری منطقه عباس‌آباد خبر داد و افزود: می‌توان برای تغییر کاربردی این ساختمان‌ها برنامه‌ریزی کرد تا تبدیل به مرکز گردشگری و هتل شود.

تذکر مسجدجامعی در صحن غیرعلنی شورا:

## صدور حکم عزل معاون اداری اجرایی شورا در زمان غیبت اخلاقی نبود

**شهروند|** مهدی چمران، رئیس شورای شهر تهران، معاون اجرایی شورا را در زمانی که او به مکه مکرمه سفر کرده و در تهران حضور ندارد از سمتش عزل کرد، اقدامی که صدای اعتراض اعضای شورای شهر تهران را بلند کرده است.

جلسه غیرعلنی شورای شهر تهران روز یکشنبه جدا از دستور جلسه‌هایی که مورد بررسی قرار گرفت یک خبر حاشیه‌ای هم داشت، خبر برکناری ولی‌الله شجاع‌پوریان که در زمان ریاست مسجدجامعی به‌عنوان معاون اجرایی شورا انتخاب شده بود. دستور عزل او را چمران که حالا رئیس اصولگرای شورای چهارم است، صادر کرده آن هم در شرایطی که شجاع‌پوریان خودش در سفر مکه است. تصمیم و اقدام چمران از سوی تعدادی از اعضای شورا مورد انتقاد قرار گرفته است. احمد مسجدجامعی، رئیس سابق شورای چهارم در جلسه یکشنبه این اقدام را اخلاقی ندانست. او با اشاره به این‌که این کار قبلا هم در دولت اتفاق افتاده بود، گفت: آن زمان هم در ایام ماه رجب یک مدیرعامل از سمت خود برکنار شد در حالی که به سفر حج مشرف شده بود. این اقدامات برای حیثیت کلان شورا اقدام مناسبی نیست. مسجدجامعی با اشاره به این‌که برخی از اعضای دیگر شورا هم به این اقدام به صورت کتبی اعتراض کرده‌اند، توضیح داد: مدتی قبل یک نفر جملات ناصحیحی را درباره ورزشکاران شورا بر زبان آورد و من با لحن جدی به او پاسخ دادم و از حیثیت شورا دفاع کردم. مسجدجامعی اضافه کرد: حتی یکی از این ورزشکاران قصد داشت در صحن علنی از من بابت این موضوع تشکر کند اما من مانع ایشان شدم چون اعتقاد دارم دفاع از حیثیت کلان شورا وظیفه همه اعضاست.

در پایان سخنان مسجدجامعی؛ مرتضی طلایی هم تلویحا سخنان رئیس سابق شورا را تأیید کرد. شنیده شده حافظی و حکیمی‌پور دو نفر از اعضای شورا هستند که نسبت به این اقدام هیأت رئیسه به صورت کتبی اعتراض کرده‌اند.